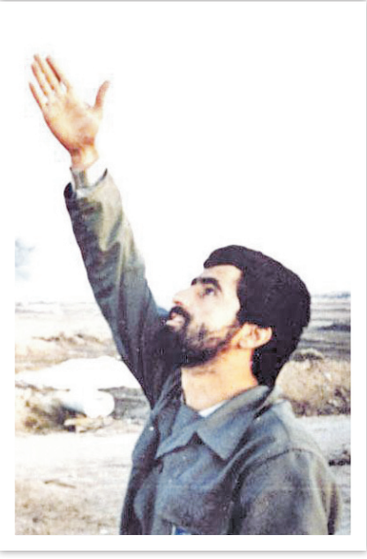

روح حمید آماده پرواز بود

■ **غلامحسین بهبودی**

خاطره‌ای از سردار شهید حمید اندوهگین، از شهدای عملیات بیت‌المقدس ۷ از زبان همرزمش مسلم حبیب‌نیا:

حاج حمید اندوهگین بچه بابل بود. گردان ما در عملیات بیت‌المقدس ۷ تنها سه شهید داد و حمید یکی از آنها بود. زمانی که به عنوان بسیجی وارد جبهه شدم، حاج حمید پاسدار و پیشکسوت ما بود.

سال دوم جنگ با او آشنا شدم. من و او و چند نفر دیگر از بچه‌ها با هم واحد اطلاعات لشکر ۲۵ کربلا را تشکیل دادیم و در این واحد رشد کردیم.

بعدها که من از اطلاعات به تیپ آمدم و مسئولیت گرفتم، خصوصاً زمانی که قرار شد در عملیات بیت‌المقدس ۷ فرماندهی یک گردان را برعهده بگیرم، شهید اندوهگین پیشم آمد و گفت می‌خواهم کنار هم باشیم.

ایشان از نیروهای قدیمی و بسیار باتجربه بود. حداقل باید فرماندهی گردان را برعهده می‌گرفت، گفتم تو فرمانده گردان باش و من جانشینت می‌شوم.

با سردار قربانی هم حرف می‌زنم. گفت نه اینجا آمده‌ام که کنار هم باشیم، اگر بخواهی حتی فرماندهی یک دسته را بر عهده‌ام بگذاری، از گردان می‌روم. قبول کردم و با هم وارد عملیات شدیم. در اثنای عملیات سه پاتک سنگین دشمن را پس زدیم.

بار سوم وقتی دشمن پاتک زد، تعدادی آرپی‌جی‌زن و تیربارچی برداشتیم و برای دفع تانک‌ها به قسمتی از خط دفاعی رفتیم.

حمید هم همراه من آمد. عراقی‌ها از شنود بیسیم متوجه شده بودند بنده به عنوان فرمانده گردان در کدام قسمت هستم و یکهو مثل نقل و نبات روی سرمان خمپاره شصت ریختند.

به خاطر شدت گلوله‌باران دشمن تصمیم گرفتم از آن نقطه دور شوم اما حمید همانجا نشست. فهمیدم نمی‌خواهد همراهم بیاید، علتش را پرسیدم، گفت خسته شدم تو برو.

وقتی به چشم‌هایش نگاه کردم، متوجه شدم خستگی‌اش جسمی نیست، روحش دیگر توان ماندن در این دنیا را نداشت.

حمید همانجا ماند و من حرکت کردم و به وسط خط پدافندی آمدم تا به همه نیروها تسلط داشته باشم. اما فکرم پیش حمید مانده بود.

در اثنای درگیری هر گاه پیکی را به محل استقرار حمید می‌فرستادم، از پیک می‌خواستم سراغ حمید را هم بگیرد و از احوالش مرا با خبر کند. چند بار خبر آمد حالش خوب است اما یک‌بار که پیک رفت و برگشت، خبر داد حمید اندوهگین به شهادت رسیده است.

حاج حمید از پیشکسوتان جبهه و جنگ بود. از ابتدا تا انتهای دفاع مقدس در جبهه‌ها خدمت کرد و تنها یک ماه قبل از پذیرش قطعنامه و اتمام جنگ تحمیلی به آرزویش رسید و شهید شد.

خاطراتی از عملیات بیت‌المقدس ۷ در گفت‌وگوی «جوان» با چند رزمنده حاضر در این عملیات

نبرد با تانک و تشنگی در عملیات «عطش»!

■ **علیرضا محمدی**

عملیات بیت‌المقدس ۷ را از آن جهت عملیات عطش نام نهاده‌اند که در گرمای شدید ۲۳ خرداد ۱۳۶۷ انجام گرفت. این عملیات بعد از تک بزرگ عراق در اوایل خرداد همین سال بود که باعث شد مناطق متصرفی کشورمان در منطقه شلمچه از دست برود و عراق بعثی دوباره روی مرزهای حساس جنوب کشور ظاهر شود. در عملیات بیت‌المقدس ۷ رزمندگان در حالی وارد معرکه نبرد شدند که گرمای شدید هوا در این موقع از سال، بیش از دشمن آنها را آزار می‌داد. در گفت‌وگویی که با چند رزمنده دفاع مقدس داشتیم، خاطراتی از این عملیات را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■ **محمد شکری از رزمندگان لشکر ثارالله**

ساعت یک بامداد ۲۳ خرداد ۱۳۶۷ بود که عملیات بیت‌المقدس ۷ با رمز «یا اباعبدالله حسین» شروع شد. نیروهای گردان ما در همان ساعت‌های اولیه خط را شکستند و وارد خط مقدم دشمن شدند. عمق منطقه عملیاتی زیاد بود. ما چیزی حدود ۱۱ کیلومتر حرکت کردیم و دشمن عقب‌نشینی کرد. در طول راه، جنازه بعثی‌ها را می‌دیدیم که در مسیر ریخته بودند. وقتی به کانال ماهی رسیدیم (همان جایی که در جریان عملیات کربلای ۵ هم رسیده بودیم) هوا روشن شد. پشت کانال ماهی بچه‌ها پدافند کردند و برای حمله تانک‌های دشمن آماده شدند. خورشید که بالا آمد، گرمای هوا خودش را بیشتر نشان داد. توپخانه خودی هم پشتیبانی خوبی نداشت و خودمان باید با پاتک سنگین تانک‌های دشمن روبه‌رو می‌شدیم. فرمانده گردان دستور داده بود تا تانک‌ها در تیررس قرار نگرفته‌اند کسی شلیک نکند. در همین لحظه پنج تانک دشمن به سمت‌مان آمدند. اولین تانک را که زدیم، تانک‌های دیگر عقب‌نشینی کردند.

ساعت نزدیک دو ظهر بود و همچنان از طرف توپخانه و نیروی هوایی خودمان پشتیبانی مناسبی نداشتیم. گرمای هوا واقعاً وحشتناک بود. کم‌کم عطش و تشنگی به نیروها غلبه کرد. قوای جسمی نیروها تحلیل رفت و دوباره تانک‌های دشمن از جناح‌های دیگری فشار آوردند. ظهر بود و زیر نور آفتاب، نفرات دشمن را به وضوح با چشم می‌دیدیم. بیشتر از نیروهای پیاده، تانک‌های دشمن به چشم می‌آمدند. تانک‌ها با ترس جلو می‌آمدند و از ترس کمین بچه‌ها جرئت حرکت مستقیم نداشتند. متوجه شدیم از سه جناح تانک‌هایشان وارد عمل شدند و ما را محاصره کردند.

فرمانده گروهان ما با آرپی‌جی چند تانک را زد. تصمیم گرفته بود تا آخرین نفس بجنگد و در همین درگیری هم به شهادت رسید. هر لحظه محاصره تنگ‌تر می‌شد. بچه‌ها با تمام وجود می‌جنگیدند. عراقی‌ها به قدری نزدیک شده بودند که دستور عقب‌نشینی داده شد. در این درگیری شهید زیادی دادیم. چون امکان حفظ خط وجود نداشت، حتی نتوانستیم پیکر شهدا را به عقب برگردانیم. غروب جلوی تک دشمن تا حدی گرفته شد و بقیه نیروها توانستند عقب‌نشینی کنند و خودشان را به پشت خطوط خودی برسانند.

■ **عباس عزیزی از رزمندگان مازندرانی دفاع مقدس**

عملیات بیت‌المقدس ۷ بامداد ۲۳ خرداد ۶۷ با رمز «یا اباعبدالله الحسین» آغاز شد. ما شب حرکت کردیم و به خط دشمن زدیم، ولی به محض روشنایی هوا، دمای هوا بالای ۵۰ درجه رسید و تشنگی و حالت گرمازدگی به نیروها غلبه کرد. درجه آن روز هیچ وقت از یادم نمی‌رود. آن قدر تشنگی بین بچه‌ها زیاد شده بود که بچه‌ها به بیت‌المقدس ۷ لقب عملیات عطش دادند. عصر که از راه رسید، عراقی‌ها پاتک زدند و ما پاتکشان را دفع کردیم. اما دست بردار نبودند و شب هم آن قدر منور زدند که هوا مثل روز روشن شد. ساعت حوالی دو شب، وقتی منورها خاموش شدند یک تانک عراقی در فاصله ۵۰ متری ما بود. آرپی جی زن‌ها تانک را زدند و با بقیه زره‌پوش‌های دشمن مقابله کردیم. درگیری و تیراندازی یک ساعت ادامه داشت. تا آن موقع هرگز ندیده بودم که تانک‌های دشمن شب‌ها به خط ما حمله کنند. انگار بازپس گرفتن منطقه شلمچه آن قدر برای دشمن اهمیت داشت که شب هم در پناه نور منورها از تانک‌هایش استفاده کرده بود.

هوا که روشن شد، دستور عقب‌نشینی صادر شد. چون وسیله نقلیه‌ای نبود، باید چندین کیلومتر راه را زیر گلوله باران دشمن برمی‌گشتیم. شروع عملیات این راه را در شب طی کرده بودیم اما حالا باید در گرمای وحشتناک جنوب کشور مسیر آمده را پیاده برمی‌گشتیم. کمی که راه آمدم، دیدم یک وانت از خطوط خودی آمده و دارد به بچه‌ها آب معدنی یخ زده می‌دهد. دو بطری گرفتم. هر چند متر، کمی از آب بطری‌ها را می‌خوردم. یخ داخلشان سریع آب شدند. با هر جرعه‌ای که می‌خوردم انگار تشنه‌تر می‌شدم! راه زیاد بود و زمان کم. وقتی آب بطری‌ها تمام شدند، عطش کاملاً بر من غلبه کرده بود. در همین حین یک نفربر خودی را دیدم که تعداد زیادی روی آن نشسته بودند و من هم توانستم خودم را روی نفربر برسانم و به خط خودی برگردم.

■ **رضا حمیدی از رزمندگان شیرازی دفاع مقدس**

در عملیات بیت‌المقدس ۷ اوایل سال ۱۳۶۷ در شلمچه و در اورژانس خدمت می‌کردم. در یکی از شب‌ها سربازی که راننده آمبولانس و از اهالی مرودشت شیراز بود را قبل از سوار شدن به آمبولانس دیدم. آن جوان کفنی که آیه‌هایی از قرآن کریم روی آن منقوش بود، به تن کرده و می‌گفت این کفن را مادرم به من داده تا هنگام عملیات به تن کنم تا هم برای شهادت آماده باشم و هم در پناه قرآن بتوانم به مجروحان بهتر خدمت کنم. عملیات شروع شد؛ آن امدادگر سرباز تا صبح به طور مداوم مجروحان را از عمق خاک دشمن به عقب می‌آورد و به اورژانس می‌رساند.

> کمی که راه آمدم، دیدم یک وانت از خطوط خودی آمده و دارد به بچه‌ها آب معدنی یخ زده می‌دهد. دو بطری گرفتم. هر چند متر، کمی از آب بطری‌ها را می‌خوردم. یخ داخلشان سریع آب شدند. با هر جرعه‌ای که می‌خوردم انگار تشنه‌تر می‌شدم! راه زیاد بود و زمان کم. وقتی آب بطری‌ها تمام شدند، عطش کاملاً بر من غلبه کرده بود

در این میان چند بار ترکش خمپاره‌ها به آمبولانسش خوردند، حتی لاستیک‌هایش هم در اثر اصابت ترکش متلاشی شدند اما او دست بردار نبود و با همان وضعیت به کارش ادامه می‌داد. نزدیکی‌های صبح بود که همان سرباز را دیدم در حالی که ماشینش بدون لاستیک و فقط با رینگ حرکت می‌کرد زیر حجم آتش سنگین توپخانه و خمپاره‌های دشمن از خط برمی‌گشت، اما بعد از آن من دیگر این سرباز وظیفه را ندیدم. کسی که هرچند رخت سربازی به تن داشت، اما مثل یک بسیجی انگیزه داشت و مجروحان را جابه‌جا می‌کرد.

■ **سردار مسلم حبیب‌نیا از رزمندگان لشکر کربلا**

گرمای عملیات بیت‌المقدس ۷ بین رزمنده‌ها زبانزد است. اواخر خرداد و به نوعی اوایل تابستان، شدت گرما در استان خوزستان و جنوب عراق به حد اعلی می‌رسد. من از این گرمای شدید خاطره جالبی دارم؛ هنگام عملیات بیت‌المقدس ۷ بنده فرمانده گردان فاطمه زهرا(س) بودم. در اثنای عملیات بعد از اینکه به محاصره دشمن درآمدیم، تصمیم گرفتم همراه پیک‌ها و بیسیم‌چی‌های گردان، از بین نیروهای دشمن خودمان را به پشت نیروهای محاصره‌کننده برسانیم. ساعت حدود سه عصر و اوج گرما بود. با پای پیاده و سینه‌خیز و چهار دست و پا هر طور شده از بین تانک‌های دشمن سه کیلومتر عقب رفتیم. آن قدر تشنه‌مان شده بود که تنها به دنبال جرعه‌ای آب می‌گشتیم تا عطشمان را ولو به شکل موقتی برطرف کنیم. وقتی پشت نیروهای محاصره‌کننده رسیدیم، متوجه سنگر کمینی شدیم که داخلش یک کلمن آب یخ بود. فاصله این سنگر با نیروهای عراقی شاید حدود ۱۰۰ متر بود، ولی گرما و تشنگی امانمان را بریده بود و نمی‌توانستیم به راحتی از خیرش بگذریم. اگر جلو می‌رفتیم، امکان اسارت می‌رفت. بچه‌های بیسیم‌چی هم می‌گفتند برادر حبیب‌نیا خطرناک است، از خیر آب بگذریم. من گفتم اگر قرار باشد شهید شویم لااقل از تشنگی هلاک نشویم. خلاصه رفتیم و از آب کلمن خوردیم و خودمان را به خط خودی رساندیم.

خاطره

خاطراتی از اولین ماه‌های تشکیل سپاه در گفت‌وگوی «جوان» با یک پاسدار پیشکسوت

سال ۵۸ سر پاسدارها حسابی شلوغ بود!

■ **داود جعفری**

متن زیر خاطرات حمید عباسی از پاسدارهای دوره اولی سپاه در خصوص ماه‌های اولیه تشکیل آن است. نکته جالب این خاطرات، شلوغی سر پاسدارها در اولین ماه‌های تشکیل سپاه است، به گونه‌ای که پاسدارهای جوان هر روز در یک نقطه از کشورمان حضور می‌یافتند و با دشمنان و ضد انقلاب می‌جنگیدند.

اردیبهشت سال ۵۸ که سپاه تشکیل شد، من در ستاد مرکزی سپاه در خیابان پاسداران مستقر بودم. آنجا کارهای پشتیبانی انجام می‌دادیم. جالب است که خیلی از ما قبل از تشکیل سپاه، پاسدار شده بودیم! مثلاً خود ما از فروردین سال ۵۸ به گنبد اعزام شدیم و مدتی آنجا بودیم. غائله گنبد از فروردین این سال شروع شد و چند ماهی به تناوب ادامه داشت. بعد به تهران برگشتم و وارد ستاد مرکزی سپاه شدم. یک مدت آنجا بودم و حوصله‌ام سر رفت! انتقالی گرفتم و به پادگان ولیعصر(عج) رفتم. آنجا بیشتر کارهای عملیاتی انجام می‌دادند.

مدتی در تهران به دنبال ساواکی‌های فراری و گروهک‌ها بودیم. اوایل منافقین هنوز چهره اصلی خودشان را نشان نداده بودند و ما بیشتر با گروهک فرقان درگیری داشتیم، هنوز کار با فرقانی‌ها تمام نشده بود که خبر رسید باید به خوزستان برویم. خرمشهر مرکز خلق عرب شده بود و در این شهر نظیر سنگربندی‌هایی که در گنبد دیده بودیم، دوباره تکرار شد.

بعد از خوزستان ما را به جزیره کیش بردند. آنجا یکسری اماکن دولتی وجود داشت که نیاز به حراست و محافظت داشتند. تقریباً چنین روزهایی بود (اواخر خرداد ۵۸) که در کیش مستقر شدیم. آنجا به ما گردان حفاظت می‌گفتند، در حالی که تعدادمان به زور به گروهان می‌رسید. در جزیره کیش اتفاقات خاصی نمی‌افتاد و دوباره حوصله‌مان سر رفت! به اصرار به تهران برگشتیم. در این موقع به تیر سال ۵۸ رسیده بودیم.

۲۳تیر خبر رسید تعدادی از پاسدارهای محلی مریوان به دست ضد انقلاب سربریده شده‌اند. این خبر آن موقع در فضای رسانه‌ای کشور بازتاب زیادی داشت. تا حدی که حتی دولت موقت با آن همه مماشاتی که در برابر جدایی‌طلبان کردستان داشت، نتوانست بی‌تفاوت باشد، بنابراین شهید چمران به کردستان اعزام شد. ما پاسدارها هم در قالب چند گروه به آنجا اعزام شدیم. مثلاً شهید وصالی یک گروه را با خودش برد. گردان دوم سپاه هم قبل از او به کردستان اعزام شدند. من و چند نفر از پاسدارها هم خودمان خودجوش به کردستان رفتیم و آنجا با شهید چمران همکاری می‌کردیم.

اواخر تیرماه به کردستان رفتم. آن زمان مقصد خیلی از پاسدارهای اعزامی از تهران یا شهرهای بزرگ دیگر مثل اصفهان و مریوان بود. اوضاع آنجا را نمی‌شد به این راحتی‌ها درست کرد. دولت موقت هم فشار می‌آورد و اجازه نمی‌داد نه ارتش و نه پاسدارها عملیات تمام عیاری علیه ضد انقلاب انجام دهند. با این وجود هرکاری انجام می‌دادیم تا آرامش به منطقه برگردد. مرداد ۵۸ تصمیم داشتم به تهران برگردم که شنیدیم پاوه شلوغ شده است. تعدادی از گردان دومی‌ها همراه شهید وصالی و گروهش و بعدها شهید چمران به پاوه رفتند. ما هم قصد داشتیم به آنجا برویم، ولی راه‌های منتهی به پاوه بسته شد. دو، سه روز بعد هم که شنیدیم در پاوه درگیری سختی رخ داده و همان زمان پیام تاریخی حضرت امام که برای اولین بار در دفاع مقدس صورت می‌گرفت، خطاب به نیروهای مسلح صادر شد و محاصره پاوه ظرف چند ساعت شکست. ما بعد از غائله وارد پاوه شدیم. خانه پاسدارها را که در «فیلم چ» دیدیم، آنجا ما علناً مشاهده کردیم. بعد همراه دیگر رزمنده‌ها به تعقیب ضد انقلاب در کوه‌های اطراف پاوه پرداختیم.

بعد از غائله پاوه به تهران برگشتم و دوباره درگیر پرونده گروهک‌ها شدم. از کارمان فارغ نشده بودیم که همراه تعدادی از دوستان تصمیم گرفتیم به افغانستان برویم و آنجا مجاهدین افغانی را آموزش دهیم. هنوز حرکت نکرده بودیم که صدای بمباران فرودگاه مهرآباد، ما را به مرزهای غربی و جنوبی کشور کشاند و تا هشت سال درگیر جبهه‌های جنگ بودیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۳۰

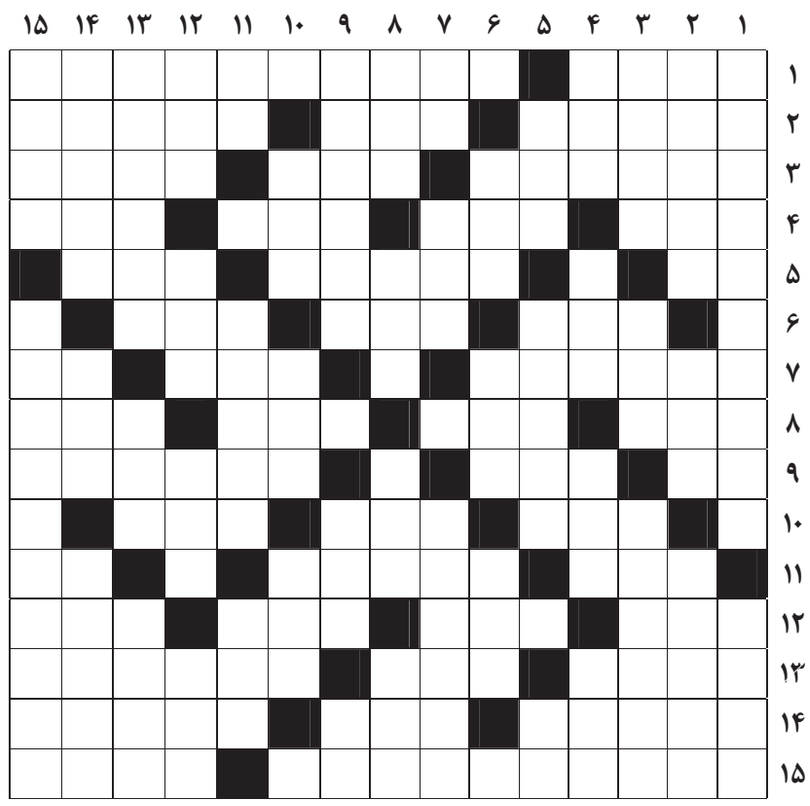

از راست به چپ

■ ۱-گاز مرداب-نام دو تن از عشاق تاریخ■ ۲-بلدرچین- پسوند آلودگی-علم کشورداری■ ۳-عنوانی در ارتش قدیم-بخشی از اوستا در ستایش پروردگار-رود بزرگ فرانسه■ ۴-از حروف انگلیسی-ثروت و دارایی-قیمت-از ظروف پذیرایی■ ۵-سخن صریح-تن و بدن انسان-گفتار■ ۶-آسمان-ظرف روغن- ترش و شیرین■ ۷-مهارت زیاد-کاشتن-دیو و پری■ ۸-پشت شکم-نیتروژن-درخت لرزان-صوت■ ۹-کوبیده-هر بخش از اوستا-جشن روز بعد از عروسی■ ۱۰-اصل و ریشه-ماترک-از ظروف آزمایشگاهی■ ۱۱-علف خشک-از سازهای زهی - خدا ■۱۲-نام قدیم سوریه-مقابل قله-یار اسطرلاب-یار نیمکت■ ۱۳-رسیدن- گوسفند قربانی که به مکه برند-نگهبان شتر■ ۱۴-نقل داستان-گرفتن-اتومبیل■ ۱۵-از خشکبار معروف-ترتیزک

از بالا به پایین

■ ۱-اختراع دایملر آلمانی-سبیل■ ۲-جنگ معروف چین و انگلیس-پاره خون-نخ بافندگی■ ۳-بمب خطرناک-از اعیاد مسلمانان-صبح■ ۴-شهری در فرانسه در کنار دریای مدیترانه-نای-مادر بزرگ-نهی از آمدن■ ۵-واحد شیشه-طبقه‌بندی -زمینه■ ۶-گوسفند جنگی-جلودار سپاه-خالص■ ۷-پول ژاپن-دیوار و چینه-منهدم کردن ■ ۸-رسوب رود-شیر-خواب کوتاه-نوعی بستنی■ ۹-آخرین روز هفته میلادی-از صورت های فلکی-از مذاهب بودایی■ ۱۰-شکننده-نوعی بست-خاک گور■ ۱۱-فلز سرخ -دخمه-واحد شمارش مو■ ۱۲-گروه و دسته-فلز نرم-نهالین -طرز■ ۱۳-چین خوردگی یا فرورفتگی طبقات زمین-تخته سنگ -آغاز و ابتدا■ ۱۴-مجموع اسباب-توانگری-بوته جالیزی■ ۱۵-شجاع - صاحب اثر کارنامه بلخ

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹		۵
	۵			۳				
۸	۹			۶				۷
		۴			۲	۳		۹
		۸				۲		
		۷			۴			
۷			۸					
			۱				۶	
۲							۱	

جدول کلمات متقاطع
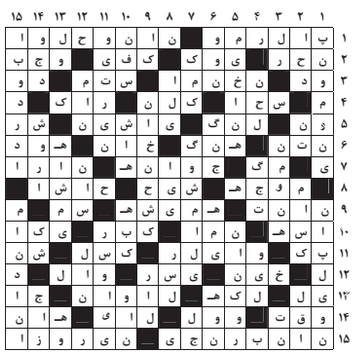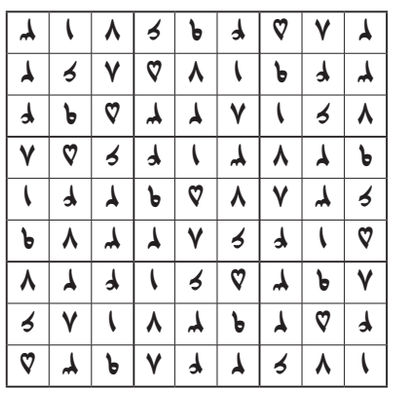
پاسخ جدول شماره ۶۲۲۹